

## فصلنامه تاریخ اسلام

سال چهارم، تابستان ۱۳۸۲، شماره مسلسل ۱۴، ص ۱۱۹-۱۴۶

## اسماعیلیان اصفهان

## دکتر محمد علی چلونگر\*

فعالیت اسماعیلیان در اصفهان، از قرن سوم هجری آغاز شد. اطلاعات مربوط به این فعالیت‌ها تا نیمه‌ی دوم قرن پنجم، تاریک و مبهم است. در این قرون احمد بن حسین، معروف به دندان و ابوحاتم رازی، در منابع مرتبط با اسماعیلیان این شهر معرفی شده‌اند. اوج فعالیت‌های اسماعیلیان در اصفهان در عهد سلجوقیان است. دو داعی نام‌دار این دوران، عبدالملک بن عطاش و فرزندش احمد، رهبری اسماعیلیان را در اختیار داشتند. در دوران عبدالملک اصفهان مرکز فعالیت اسماعیلیان بود. در این مقاله ضمن بررسی تلاش‌های اسماعیلیان در اصفهان، ارتباط آنان با فاطمیان مصر، اسماعیلیان نزاری الموت و علمای اهل سنت شافعی و حنفی بیان گردیده است؛ و در پایان، رجالی که اسماعیلیان اصفهان ترور کرده‌اند، معرفی گردیده‌اند.

واژه‌های کلیدی: اسماعیلیان، داعیان اسماعیلی، اصفهان، سلجوقیان، نزاریان، قلعه‌ی شاهدز، قلعه‌ی خان لنجان.

\*. استادیار گروه تاریخ دانشگاه اصفهان.

### مقدمه

از مهم‌ترین نهضت‌های تاریخ ایران تا قبل از حمله‌ی مغول، جنبش اسماعیلیان است. اوج فعالیت آنان در سده‌های پنجم تا هفتم هجری است. آنان در این مدت با تشکیل دولت اسماعیلی در قلعه‌ی الموت و قلعه‌های دیگر، پرچم مخالفت با خلافت عباسیان و سلجوقیان و دیگر حکومت‌های محلی را برافراشتند.

این فعالیت اسماعیلیان، علاوه بر جنبه‌ی مذهبی - سیاسی، جنبه‌ی نظامی هم داشت که موجب شد توجه مورخان به آنان جلب شود.

اسماعیلیان هم‌زمان با فعالیت در مناطق جبل و شمال شرق ایران، در اصفهان هم دست به اقداماتی جهت نفوذ و گسترش دعوت خویش زدند. اوج نفوذ اسماعیلیان در اصفهان در دوران سلجوقیان و در دوره‌ای است که اصفهان مرکز دولت سلجوقی بوده است. این مقاله در دو بخش به بررسی فعالیت داعیان اسماعیلی در این شهر می‌پردازد: در بخش اول به فعالیت داعیان در دوران قبل از سلجوقی، و در بخش دوم به فعالیت آنان در دوران سلجوقی تا انقراض آنان در این شهر.

تحقیقات انجام شده در دوران معاصر در مورد اسماعیلیان بیش‌تر در برگیرنده‌ی فعالیت‌های اسماعیلیان الموت است. در این تحقیقات کم‌تر به حرکت اسماعیلیان اصفهان توجه شده است. بررسی تاریخ اصفهان، به خصوص در عهد سلجوقیان، ارتباط تنگاتنگی با فعالیت‌های اسماعیلیان این شهر دارد.

### آغاز دعوت اسماعیلی در اصفهان

شروع فعالیت اسماعیلیان در اصفهان در هاله‌ای از ابهام است. اولین داعی اسماعیلی در اصفهان احمدبن حسین معروف به دندان بود. ابهامات زیادی در مورد شخصیت و اعمال او

وجود دارد. بعضی او را مردی توانگر معرفی می‌کنند که در نزدیکی کرج و اصفهان می‌زیست. او عقاید شعوبی‌گری داشت و از اعراب متنفر بود.<sup>۱</sup> ابن ندیم او را زیدان و منشی عبدالعزیز بن ابی دلف (د: ۲۸۰ق) حاکم محال کرج معرفی می‌کند که در فلسفه و نجوم مهارت داشت و برای ستارگان آثار روحانی قایل بود.<sup>۲</sup> منابع مخالف اسماعیلیان او را مرتبط با عبدالله بن میمون القداح معرفی می‌کنند. عبدالله بن میمون آوازه‌ی دندان را شنید و وی را به نهضت خویش که خصلت ضد عربی داشت درآورد. دندان که با اهداف و روش‌های عبدالله کاملاً موافق بود، سرمایه و اموال خود را در اختیار عبدالله گذاشت که در راه دعوت باطنی هزینه کند.<sup>۳</sup> عبدالله بن میمون با دندان در زندان عراق آشنا شد و پس از آزادی، در راه بسط دعوت اسماعیلیان کوشید. دندان در ناحیه‌ی جبل فعالیت می‌کرد و افراد بسیاری را در آن منطقه به مذهب خویش درآورد. بنا به اخباری، دندان در اصفهان و اهواز مشغول دعوت بوده است.<sup>۴</sup>

در اقوالی که راجع به دندان وجود دارد، تناقضات زیادی هست. اگر دندان کاتب احمد بن عبدالعزیز ابی‌دلف بوده باشد، نمی‌تواند از جهت زمانی همکار و هم‌دست عبدالله بن میمون باشد. با آن‌که منابع مخالف اسماعیلیان او را از داعیان مهم و از پایه‌گذاران مذهب قرمطی معرفی می‌کنند، اسماعیلیان اسمی از او در آثار خویش ذکر نکرده‌اند.

### ابوحاتم رازی و دعوت اسماعیلی اصفهان

دومین شخصیتی که منابع، او را از داعیان اسماعیلی اصفهان دانسته‌اند، ابوحاتم رازی داعی بزرگ اسماعیلی ری است.<sup>۵</sup> او از بزرگ‌ترین شخصیت‌های اسماعیلی در ایران است که در حدود سال ۳۰۰ قمری شروع به فعالیت کرد. وی جانشین ابوجعفر، از خاندان خلف در دعوت اسماعیلی ری بود.<sup>۶</sup> ابوحاتم از نویسندگان اسماعیلی است که بعضی از کتاب‌های او از دستبرد زمانه مصون مانده است. از جمله کتاب‌های او کتاب الزینه در کلام<sup>۷</sup> و

کتاب *اعلام النبوه*<sup>۸</sup> در باب مسائل کلامی و فلسفه در دفاع از دین، بر مبنای مناظراتی است که بین ابوحاتم و ابوبکر محمدبن زکریای رازی صورت گرفته بود. آرا و اندیشه‌های ابوحاتم در متفکران بعدی اسماعیلی تأثیر زیادی داشته و اغلب آنان، مانند حمیدالدین کرمانی و ناصر خسرو، در اثبات آرای خود یا نقض آرای مخالفان به مطالب ابوحاتم نظر داشته‌اند.<sup>۹</sup>

در دوره‌ی ابوحاتم دعوت اسماعیلیان گسترش یافت. وی به دعوت اسماعیلیان در ایران جهت جدیدی بخشید. او داعیانی را به ایالات مجاور ری، از جمله اصفهان فرستاد.<sup>۱۰</sup> ذکری از نام و شرح اعمال داعی ابوحاتم در اصفهان در منابع نیست.

ابوحاتم در دوران خود کوشید تا طبقه‌ی حاکم را جذب فرقه‌ی اسماعیلیه کند و در همین راستا «احمد بن علی» (فرمان‌دار ری از سال ۳۰۷ تا ۳۱۱ق) را به آیین اسماعیلیه درآورد.<sup>۱۱</sup> در حوالی سال ۳۱۳ قمری به خاطر تسلط سامانیان سنی‌مذهب حامی خلافت عباسی، ابوحاتم به اجبار ری را ترک و به سوی طبرستان عزیمت کرد<sup>۱۲</sup> و در آن‌جا به ترویج عقاید اسماعیلی پرداخت.

ابوحاتم موفق شد اسفار و مردآویج سردار او را مدتی به کیش اسماعیلی درآورد<sup>۱۳</sup> و هنگامی که اسفار ری را فتح کرد، ابوحاتم همراه او به ری آمد. بنا به نقل حمیدالدین کرمانی، داعی بزرگ اسماعیلی، مباحثه‌ی مشهور بین ابوحاتم و زکریای رازی، که ابوحاتم آن را در کتاب *اعلام النبوه* ثبت کرد، در حضور مردآویج صورت گرفته است. حمایت مردآویج از ابوحاتم تداوم نیافت و در سال ۳۲۱ قمری نظر مردآویج درباره‌ی اسماعیلیان عوض شد و او به آزار و اذیت آنان پرداخت؛ و این امر شاید بدان سبب بود که ظهور مهدی در زمانی که ابوحاتم پیش‌بینی کرده بود، اتفاق نیفتاد.<sup>۱۴</sup>

ابوحاتم بعد از آن مجبور شد از ری به آذربایجان فرار کند و به یکی از حاکمان محلی به نام مفلح پناهنده شود. او در حدود ۳۲۲ قمری درگذشت.<sup>۱۵</sup>

### دعوت اسماعیلیان در اصفهان در دوران سلجوقیان

از فعالیت‌های اسماعیلیان در اصفهان بعد از ابوحاتم تا دوره‌ی سلجوقیان در منابع ذکری به میان نیامده است در این دوران مراکز عمده‌ی فعالیت‌های اسماعیلیان در نواحی شمال غربی و مرکزی و شمال شرقی ایران بود. اصفهان در دوران سلجوقیان از مراکز فعالیت اسماعیلیان بود و آنان در تحولات شهر نقش قابل توجهی داشتند.

اوضاع نابه‌سامان خلافت، دگرگونی‌های بزرگ اجتماعی و اقتصادی قرن پنجم، گسترش دعوت فاطمیان در نواحی تحت سلطه‌ی عباسیان در اوایل و اواسط این قرن، کشته شدن خواجه نظام الملک، بزرگ‌ترین دشمن اسماعیلیان، و جنگ‌های دایمی بین برکیارق و محمد و اوضاع نسبتاً مغشوش ممالک سلجوقی، زمینه را برای گسترش دعوت اسماعیلیان در اصفهان، مرکز سلجوقیان، مهیا کرد.

با مرگ ملکشاه، اصفهان رونق و شکوفایی خود را از دست داد و جانشینان سلطان سلجوقی آنچه را وی بر پا داشته بود، از میان بردند. مرگ ملکشاه زودرس بود و فرزندان نابالگی از وی بر جای ماندند که هیچ‌کدام توان سلطنت نداشتند. این سال‌ها، سال‌های اغتشاش و جنگ داخلی بود. ترکان خاتون، همسر ملکشاه به هم‌دستی تاج‌الملک، فرزند چهار ساله‌اش محمود را بر تخت شاهی نشاند،<sup>۱۶</sup> در حالی که برکیارق فرزند سیزده ساله‌ی ملکشاه جانشین رسمی بود.

ترکان خاتون کوشید با بذل و بخشش فراوان، نظر امرای سپاه را به طرف فرزندش جلب کند. در اصفهان ترکان نظامیه - یاران نظام الملک - از این که تاج‌الملک، دشمن نظام الملک، جانب محمود را گرفته است نگران شدند و از برکیارق حمایت کردند. آنها برکیارق را به ری برده و در آن‌جا سپاهی را برای مقابله با ترکان خاتون، که به نام پسرش حکومت می‌کرد فراهم آوردند. دو سپاه در نزدیکی بروجرد با یکدیگر درگیر شدند. سپاه ترکان خاتون شکست

خورد و به اصفهان بازگشت. برکیارق نیز با سپاهش به اصفهان آمد و به محاصره‌ی آن نشست. به سبب طولانی شدن محاصره، شهر دچار قحطی شد. سلطان محمد از اصفهان گریخت و در پی فرار او شهر به دست سربازان برکیارق غارت شد. تاج الملک به نواحی بروجرد گریخت ولی دستگیر و به برکیارق تسلیم شد. ترکان نظامیه او را به دلیل دشمنی‌هایش با نظام الملک کشتند.<sup>۱۷</sup>

ترکان خاتون بعد از شکست اولیه‌اش در برابر برکیارق، اسماعیل یاقوتی، عضو دیگر دودمان سلجوقی را به جنگ با برکیارق دعوت کرد. اسماعیل سپاهی از ترکمنان آذربایجان واران گردآورد، اما شکست خورد. ترکان خاتون با تتش فرزند آلپ ارسلان که حاکم شام بود تماس گرفت، اما در سال ۴۸۷ قمری ناگهان درگذشت.<sup>۱۸</sup>

اسماعیلیه از این موقعیت استفاده کردند و قدرت خود را گسترش دادند. آشفتگی اوضاع اصفهان باعث شد که اسماعیلیان این شهر نخستین کسانی باشند که فعالیت رسمی خود را وسعت دادند.

### داعیان اسماعیلی اصفهان در دوران سلجوقیان

#### عبدالملک بن عطاش

اسماعیلیان نواحی شرقی خلافت، از نیمه‌ی دوم قرن پنجم قمری، چون قدرت فاطمیان را رو به زوال می‌دیدند، دیگر متوقع اتکا به رهبری مرکزی از پایگاه دعوت در قاهره نبودند، گرچه آماده هم نبودند که استقلال و جدایی خویش را از فاطمیان تا بعد از مرگ خلیفه‌ی فاطمی، مستنصر (د: ۴۸۷ق) اعلام دارند. مدتی پیش از آن که شقاق نزاری - مستعلوی رخ دهد، اسماعیلیان ایرانی تحت رهبری و مرجعیت یک داعی عمده که مقرش در اصفهان، پایتخت اصلی سلجوقیان، بود، قرار داشتند. این داعی، عبدالملک بن عطاش بود. او از اوایل

دهه‌ی ۴۶۰ قمری در اصفهان ریاست اسماعیلی را در سراسر منطقه‌ی مرکزی و غربی ایران، از کرمان تا آذربایجان، بر عهده داشت.

درباره‌ی عبدالملک اطلاعات زیادی در دست نیست. اطلاعات موجود او را، همانند بسیاری از مبلغان و داعیان اسماعیلی، مردی دانشمند معرفی می‌کنند که شغل طبابت داشت و به خاطر فضل و دانشش، حتی در محافل اهل سنت از احترام زیادی برخوردار بود. خط او معروف و در اصفهان کتب بسیاری به خط او موجود بوده است.<sup>۱۹</sup> راوندی در *راحة الصدور*، عبدالملک را ادیبی معرفی می‌کند که در ابتدا خویش را به تشیع منسوب می‌کرد و سپس به اسماعیلی بودن متهم شد و چون مورد تعرض واقع شد به ری گریخت.<sup>۲۰</sup>

عبدالملک از داعیانی است که در زمان‌های پایانی، قبل از انشقاق فاطمیان به نزاری - مستعلوی رهبری را در اختیار داشته است. او از ابتدای کار با فاطمیان مرتبط بود و امام فاطمی او را داعی مناطقی از ایران و ماوراء النهر قرار داده بود.<sup>۲۱</sup>

عبدالملک بن عطاش در مقام رهبری، داعیان را به مناطق مختلف ارسال داشت تا دعوت اسماعیلی را بین مردم تبلیغ کند. از مهم‌ترین داعیان او ابونظم و ابومؤمن بودند. به ادعای صاحب *تاریخ الدعوة الاسماعیلیه* داعیان او علاوه بر ایران در مناطقی مثل دمشق، صیدا، عکا، طائف و... نیز به دعوت پرداختند.<sup>۲۲</sup>

عبدالملک بن عطاش به همراه تعدادی دیگر از داعیان اسماعیلی ایران، در دهه‌های آخر قرن پنجم قمری، در زمینه‌های فکری و عقلی هم فعال بودند و احتمالاً درباره‌ی مسائل و مباحث اعتقادی خود رسالات و کتبی هم نوشته است که از بین رفته‌اند. از سال‌های پایان زندگی عبدالملک اخبار در خور اعتمادی در دست نیست. بعضی از اخبار نه چندان مورد اعتماد، بیان می‌دارند که عبدالملک در آخر عمر اصفهان را ترک کرد و به الموت نزد حسن صباح رفت و سال‌های آخر عمرش را در زیر چتر حمایت حسن صباح به سر برد. راوندی

می نویسد:

«چون عبدالملک از اصفهان گریخت به ری رفت و از آن جا به حسن صباح پیوست. من

استهدی الاعمی عمی عن الهدی.

کراکور رهبر بود در سفر      بود منزلش بی گمان در سفر

و به خط او پس از آن نامه ای یافتند به دوستی نوشته و در اثناى آن یاد که وَقَعْتُ بِالْبَازِ

الْأَشْهَبِ فَكَانَ عَوْضاً لِي عَمَّا خَلَفْتُهُ؛ به باز اشهب رسیدم و او را بر همه ی جهان بگزیدم و

دل از آنچه بگذاشتم برداشتم.»<sup>۲۳</sup>

به اعتقاد بعضی از نویسندگان، منظور عبدالملک از «باز اشهب» حسن صباح است.<sup>۲۴</sup>

فرض دیگر در مورد سال های پایانی حیات عبدالملک بن عطاش این است که او در

اصفهان بوده ولی پسرش احمد با اختیارات محدودی، جانشین پدر در اصفهان بوده است.<sup>۲۵</sup>

### عبدالملک بن عطاش و حسن صباح

عبدالملک راهنمای حسن صباح بود که استعداد فوق العاده ی حسن را شناخت و پرورش

داد و از آن در جهت دعوت اسماعیلیان استفاده کرد. ارتباط حسن صباح با عبدالملک از طریق

یکی از داعیان او به نام مؤمن بود. حسن صباح بعد از آن که توسط یکی از مبلغان محلی

اسماعیلی در ری به نام امیره ضراب به کیش اسماعیلی رهنمون شد، بر آن شد که با امام

فاطمی قاهره عهد بیعت کند.<sup>۲۶</sup> این کار را مؤمن انجام داد. حسن صباح می گوید:

«و دیگری بود مؤمن نام که عبدالملک عطاش او را به دعوت اجازت داده بود. از او عهد

بیعت خواستم گفت: مرتبه ی تو که حسنی از من که مؤمنم بیش تر است؛ من چگونه عهد بر

تو گیرم، یعنی بیعت امام چگونه از تو ستانم؟ بعد از الحاح، عهد بر من گرفت.»<sup>۲۷</sup>

مدتی پس از بیعت حسن صباح، عبدالملک به ری آمد؛ زیرا در اصفهان به علت عقاید



اسماعیلی مورد تعقیب قرار گرفته بود. حسن با عبدالملک دیدار کرد و مورد پسند و توجه وی قرار گرفت. ابن عطاش در تشکیلات اسماعیلی مقام و منصبی به حسن داد. در همان حال، عبدالملک، حسن را بر آن داشت که به سوی قاهره نزد امام فاطمی، مستنصر بالله، برود<sup>۲۸</sup> و این احتمالاً برای ترقی دادن و تعلیم و تربیت حسن بود؛ هم‌چنان که سی سال قبل از آن ناصر خسرو به این سوی رفته بود.

جامع التواریخ از زبان حسن صباح می‌نویسد:

«در رمضان سنهٔ اربع و ستین و اربعمائه عبدالملک عطاش، که در آن وقت در عراق

داعی بود، به ری آمد، مرا بیسندید و نیابت دعوت به من فرمود، گفتم: تو را به حضرت

(خلیفه) باید شد، و خلیفه آن زمان المستنصر بالله بود».<sup>۲۹</sup>

روشن نیست که عبدالملک چه مقام و منصبی به حسن داده بود؛ زیرا در میان سلسله مراتب اسماعیلی اصطلاح نایب به چشم نمی‌خورد. چون رشیدالدین فضل‌الله دوبار آن را با نقشه رفتن حسن به مصر همراه آورده است باید چنین پنداشت که حسن صباح مقام نمایندگی عبدالملک را در مصر به دست آورده بود.<sup>۳۰</sup>

حسن صباح در سال ۴۶۹ قمری با اجازه و یاری عبدالملک از اصفهان به طرف مصر عزیمت کرد و در صفر ۴۷۱ قمری به قاهره رسید و مدت دو سال و چند ماه در مصر اقامت داشت و در ذوالحجه ۴۷۳ قمری به اصفهان بازگشت.<sup>۳۱</sup> بعد از مراجعت از مصر به سفرهای دور و درازی در سراسر کوهپایه‌های مغرب ایران پرداخت. او در جست‌وجوی محلی بود که بتواند پایگاه عملیات خود را در آن مستقر سازد.

فعالیت‌های حسن صباح در دوران بعد از بازگشت در مصر احتمالاً زیر نظر و رهبری و هدایت عبدالملک بوده است؛ زیرا در این مدت دعوت اسماعیلی هم‌چنان زیر فرمان کلی عبدالملک بود و شهرت و اعتبار عبدالملک در سالنامه‌های سنی هم بر این مسئله اشاره دارد

که عبدالملک در این سال‌ها هنوز داعی بزرگ اسماعیلیان در ایران بوده است.

### عبدالملک عطاش و رئیس مؤیدالدین مظفر

از رجال مهم سلجوقی که به دعوت عبدالملک بن عطاش در اصفهان به فرقه‌ی اسماعیلی پیوست، رئیس مؤیدالدین مظفر، معروف به مستوفی است. وی در عهد ملک‌شاه رئیس خراج اصفهان بود.

رئیس مؤیدالدین چون به کیش اسماعیلی گروید، از طرف روحانیون سنی اصفهان و عام و خاص مورد لعن قرار گرفت و چون کار بر او سخت شد از اصفهان به دامغان، که محل امنی بود، و به علاوه جمعی از مردم آن‌جا به آیین اسماعیلیان گرویده بودند، مهاجرت کرد. وی در قومس و مازندران و خراسان مستغلات و املاکی خرید و متوطن شد.

رئیس مظفر با وجود گرایش به اسماعیلیان از مردان متنفذ و مورد احترام جامعه‌ی آن زمان بود. رشیدالدین فضل‌الله می‌نویسد:

«وقتی سلطان سنجر از خراسان به عراق آمد، رئیس مظفر به اشاره‌ی حسن صباح، که می‌خواست به هر وسیله با سلطان روابط خویش را نیکو کند، مجلس ضیافتی بر پا کرد و هدایای بسیاری به وی و امیران و صاحب منصبان او داد. رئیس مظفر را که پیر و ناتوان بود در ملحفه گذاشته به نزد سلطان آوردند، سلطان او را بسیار نواخت و مرتبه‌ی او را گرامی داشت. یکی از وزیران، رئیس را نکوهش کرد و گفت: «پیرانه سر مطیع ملحدان شدی.» رئیس مظفر پاسخ داد: زیرا که حق با ایشان دیدم، وگرنه توقع به مال و جاه نداشتم و ندارم و آنگاه چند نامه را که از دربار سلجوقی به وی نوشته شده بود به وزیر نشان داد و گفت: ببین که از دیوان سلطان مرا چگونه القاب عالی و اسامی بلند نوشته‌اند! و بعد نامه‌های حسن را بدو نشان داد و گفت: ببین ایشان چگونه بی تکلف می‌نویسد! اگر مقصودم طلب مال و لقب

و مقام بود، هرگز نمی‌بایست از درگاه سلطان دور شوم. وزیر تعجب کرد و گفت: «احسنت به فرمانده و فرمانبر، این را چه توان گفت؟»<sup>۳۲</sup>

### احمد بن عبدالملک بن عطاش

احمد بن عبدالملک بعد از پدرش داعی اصفهان گردید. او از درگیری‌های میان امرای سلجوقی استفاده کرد و مبارزه با آنان را شدت بخشید. احمد مخفیانه به تبلیغ آیین اسماعیلی در اصفهان، مرکز سلجوقیان پرداخت. اوج فعالیت‌های اسماعیلیان اصفهان در دوره‌ی وی است.

به گفته‌ی مورخان سلجوقی، احمد در دوران پدرش کرباس‌فروشی می‌کرد؛ اما تقیه می‌نمود و چنین وانمود می‌کرد که منکر عقیده‌ی پدر است. بدین علت مخالفان اسماعیلیان که موجب فرار پدرش گشته بودند، به او آسیبی نرساندند.<sup>۳۳</sup>

در دوران احمد بن عبدالملک، در میان اسماعیلیان از نظر سیاسی یک نظر وجود داشت و آن تسخیر قلاع بود. اسماعیلیان با تلاشی گسترده، بر بسیاری از قلاع مستحکم و وسیع دست یافتند. بعد از فرار عبدالملک، احمد در صدد تصرف قلعه شاهدز، واقع بر کوه صفه در هشت کیلومتری جنوب اصفهان<sup>۳۴</sup> برآمد. تصرف این قلعه از نظر سیاسی و نظامی برای اسماعیلیان حائز اهمیت بود و ضربه‌ی سهمگینی به قلب دولت سلجوقی وارد کرد؛ زیرا قلعه‌ی شاهدز در عین این که نظامی بود و برای حفظ ذخایر جنگی به کار می‌رفت، پناهگاهی امن برای خود ملکشاه و پردگیان حرم او بود. راوندی در مورد این قلعه می‌نویسد:

«قلعه دز کوه که سلطان ملکشاه بنا فرموده بود و شاهدز نام نهاده و در وقت غیبت

سلاطین خزانه و سلاح خانه و و شاقان خود و دختران سرای آنجا بودند و جماعتی از دیالمه

۳۵

حافظ قلعه بودند.»

احمد برای تصرف قلعه، خود را به صورت معلم کودکان قلعه‌ی شاهدز، که بیش‌تر محافظان آن سربازان دیلمی با تمایلات شیعی بودند، درآورد. وی به تدریج همه‌ی محافظان قلعه را به آیین اسماعیلی هدایت کرد<sup>۳۶</sup> و چون اختلاف و جنگ میان برکیارق و محمد بالا گرفت، از نفوذ خود در میان نگهبانان قلعه استفاده کرد و در سال ۴۹۴ قمری قلعه را به تملک خود درآورد.<sup>۳۷</sup>

بنابر روایتی، احمد دعوت‌خانه‌ای نزدیک دروازه‌ی شهر بنا کرد و شروع به تبلیغ و دعوت در تمامی اصفهان نمود. به طوری که سی هزار نفر دعوت او را پذیرفتند.<sup>۳۸</sup> با گسترش قدرت اسماعیلیان، شروع به گرفتن خراج و عوارض از نواحی اطراف شاهدز کردند<sup>۳۹</sup> و از این طریق ضربه‌ی سنگینی بر اعتبار و قدرت سلجوقیان وارد آوردند.

مدتی بعد، اسماعیلیان قلعه دیگری را به نام خان لنجان، در حدود سی کیلومتری جنوب اصفهان گرفتند. مشخص نیست که اسماعیلیان این قلعه را تسخیر کردند یا به آنان واگذار گردید. در داستانی از آن نوع که مورخان دوست می‌دارند درباره‌ی اسماعیلیان بگویند، آمده است که نجاری با رئیس قلعه طرح دوستی ریخت و سپس در ضیافتی همه‌ی محافظان قلعه را «سیاه مست» کرد و به این طریق، قلعه را تصرف نمود.<sup>۴۰</sup>

### برکیارق و اسماعیلیان اصفهان

با تصرف قلعه‌های شاهدز و خان لنجان، که مانند قلاع دیگر اسماعیلی مستحکم بودند، نفوذ اسماعیلیان بیش‌تر گردید.

چون سلطان برکیارق، سخت سرگرم منازعه با نابرادری‌اش سلطان محمد بود که بوسیله برادرش سلطان سنجر پشتیبانی می‌شد، کم‌تر به اعمال اسماعیلیان توجه داشت و قوای او کم‌تر از آن بود که قسمتی از آن صرف مبارزه با آنان شود؛ از جهت دیگر، می‌توان گفت که

سلطان و یا بعضی از سرکردگان او با چشم اغماض به اسماعیلیان می‌نگریستند و حتی شاید در بعضی موارد از روی بصیرت به آنان کمک می‌کردند.<sup>۴۱</sup>

اسماعیلیان با پیروزی برکیارق بر سلطان محمد در اقدامات خود گستاخ‌تر شدند. دعوت اسماعیلی در دربار و سپاه برکیارق نفوذ کرد. تعداد امیران و سپاهیان برکیارق که به آیین اسماعیلی درآمده بودند چندان زیاد بود که به روایت ابن اثیر بعضی از امرای لشگری سلجوقی از سلطان برکیارق اجازه خواستند تا از ترس حمله‌ی سربازان اسماعیلی با سلاح و زره در برابر وی حاضر شوند و سلطان این اجازه را به آنان داد. حتی وزیر سلطان، ابوالمحاسن، زیر لباس خود زره بر تن می‌کرد.<sup>۴۲</sup>

در این میان، دسته‌های سلجوقی مخالف برکیارق، سربازان سلطان را متهم به اسماعیلی بودن می‌کردند و گذشته از آن، حمله‌ی اسماعیلیان به امرای مخالف او را از چشم برکیارق می‌دیدند، هر چند زندگی خود برکیارق مورد تهدید فدیایان قرار گرفته بود. قدرت رو به افزایش اسماعیلیان سرانجام برکیارق را بر آن داشت که دست به اقدام بزند.

در سال ۴۹۵ قمری برکیارق با سنجر، که در خراسان فرمان‌روایی داشت، به توافق رسید که مشترکاً علیه اسماعیلیان، که هر دوی آنان را تهدید می‌کردند، وارد کارزار شوند. برکیارق کوشش جدی برای حمله به مراکز قدرت اسماعیلی در مغرب ایران و عراق نکرد، ولی برای فرو نشاندن آتش خشم امرای خود و مردم، دستور قتل عام اسماعیلیان اصفهان و بغداد و افرادی که مظنون به همکاری با اسماعیلیان بودند را صادر کرد.<sup>۴۳</sup>

سربازان سلجوقی و اهالی شهر در جست‌وجوی افراد اسماعیلی و مظنونان به همکاری با آنان برآمدند. یک اتهام کوچک کافی بود که شخص را به چنگ سربازان بیفکنند. تعداد زیادی دستگیر و به میدان بزرگ شهر آورده شدند و در آن‌جا به قتل رسیدند. ابن اثیر می‌گوید: بی‌گناهان بسیاری در آن روز فدای انتقام‌جویی‌های شخصی و خصوصی شدند.<sup>۴۴</sup> اقدامات

ضد اسماعیلی از اصفهان به بغداد کشیده شد. اسماعیلیان در اردوگاه بغداد قتل عام<sup>۴۵</sup> و کتاب‌های اسماعیلی طعمه‌ی حریق شدند. در همان حال، سنجر در قهستان دست به کشتار زد و گروهی از نزاریان را به بردگی گرفت.

با وجود کشتارهای عظیمی که از اسماعیلیان در اصفهان شد، چون قلاع مستحکم شاهدز و خان لنجان هنوز در اختیار آنان بود، توانستند موقعیت خود را حفظ کنند. در هنگام مرگ برکیارق در ۴۹۸ قمری و بر تخت نشستن سلطان محمد تپر به جای او، آنان قدرتمندانه به مخالفت و اقدامات خود ادامه می‌دادند.

### سلطان محمد و پایان کار احمد بن عطاش

سلطان محمد بعد از رهایی از فشار خارجی، دستش برای پرداختن به اسماعیلیان باز شد. او تحت نفوذ محمد الخطیبی، رئیس اصفهان، شمار زیادی از کارکنان دیوان را که ادعا می‌شد گرایش‌های اسماعیلی دارند، از امور برکنار کرد و سیاست توجه به اهل خراسان و دور کردن عراقیان (مردم غرب ایران یا عراق عجم) را، به بهانه‌ی آن که اهل خراسان در حمایت از مذهب سنت راسخ‌ترند پیش گرفت.<sup>۴۶</sup>

سلطان محمد کوشش جدید و مصممانه‌ای را برای سرکوبی اسماعیلیان اصفهان آغاز کرد.

ابن اثیر می‌گوید:

«وقتی تکلیف سلطنت سلطان محمد روشن شد و برای او منازعی باقی نماند، کاری

واجب‌تر از آن ندید که به جست‌وجو و جنگ با اسماعیلیان برخیزد و مسلمانان را از جور و

ستم آنان نجات دهد. او تصمیم گرفت از قلعه‌ی اصفهان که در دست آنان بود آغاز کند؛ زیرا

اکثراً از این قلعه به مردم آسیب می‌رساندند و مشرف بر پایتخت بود؛ بدین جهت شخصاً

در روز ششم شعبان به محاصره‌ی قلعه اقدام کرد».<sup>۴۷</sup>

کار محاصره و گرفتن قلعه‌ی شاهدز، با تمهیدات و تدابیری که احمد بن عبدالملک در پیش گرفت و دوستان و هواداران اسماعیلیان در اردوگاه سلجوقی نیز آنها را پشتیبانی کردند، مدتی به تأخیر افتاد.<sup>۴۸</sup> در همان ابتدا، به علت اخبار دروغی که هواخواهان اسماعیلیان در اردوی سلطان پراکندند، حرکت سپاه پنج هفته به تأخیر افتاد.

وقتی احمد بن عبدالملک عطاش خود را سخت تحت فشار یافت، باب یک رشته مباحثات مذهبی طولانی را با سلطان و علمای مذهبی سنی باز کرد. ابن اثیر می‌گوید: احمد بن عطاش در پیامی که برای سلطان فرستاد، حجت آورد که اسماعیلیان مسلمانان واقعی هستند؛ زیرا آنان به خداوند بزرگ و کتب و رسل او و قیامت ایمان دارند و به آن چه محمد ﷺ آورده است نیز مؤمن هستند و تفاوت آنان با اهل سنت فقط در موضوع امامت است؛ بنابراین، به اعتقاد او، سلطان را هیچ دلیل شرعی برای انجام عملیات بر ضد آنان نیست؛ به خصوص که اسماعیلیان حاضرند اطاعت سلطان را بپذیرند و به وی خراج بدهند.<sup>۴۹</sup> این پیام به یک مباحثه‌ی دینی منجر شد. به نظر می‌آید در ابتدا بیش‌تر مناصحان و فقهای سنی و علما مایل به پذیرفتن استدلال اسماعیلیان بودند. اما معدودی خواهان اتخاذ تصمیم و نظری شدید بودند. از جمله آنان ابوالحسن علی بن عبدالرحمن سمنجانی از شیوخ شافعیان بود که در مقابل آنان ایستاد و گفت: از آنان بپرسید که اگر امامی که شما پیرو اوید آنچه را شرع حرام کرده است بر شما حلال داند، و آنچه را شرع حلال کرده است حرام گرداند، آیا باز پیروی او می‌کنید؟ اگر جواب مثبت دادند، خون آنان مباح است.<sup>۵۰</sup> این مباحثه به جایی نرسید و محاصره‌ی قلعه ادامه یافت. اسماعیلیان از سلطان خواستند فردی از علما را برای مباحثه نزد آنان به قلعه بفرستد. سلطان عده‌ای از علما، از جمله قاضی ابوالعلا صاعد بن یحیی را که شیخ حنفیان اصفهان بود، فرستاد؛ ولی مباحثه‌ی آنان نتیجه‌ای نداشت و بدین ترتیب در این مرحله نیز مذاکرات به جایی نرسید.<sup>۵۱</sup>

اکنون اسماعیلیان به حيله‌ای دیگر متوسل شدند و پیشنهاد صلح و متارکه دادند. اسماعیلیان پیشنهاد دادند که به جای مشاهده قلعه‌های دیگر به آنان داده شود؛ ولی این مرحله از مذاکرات نیز به خاطر حمله‌ی یکی از فداییان به جان یکی از امرای سلطان، که شدیداً مخالف اسماعیلیان بود، متوقف شد و به جایی نرسید. سلطان دگر بار بر فشار محاصره افزود و تنها امیدی که برای اسماعیلیان باقی ماند، تسلیم مشروط بود. در شرایط متارکه و تسلیم مورد موافقت قرار گرفت.<sup>۵۲</sup> قرار بر این شد که عده‌ای از محافظان قلعه، تحت حمایت سلطان، قلعه را ترک گویند و به مراکز دیگر اسماعیلی در ارجان و قهستان بروند. بقیه‌ی محافظان نیز در یکی از جناح‌های قلعه جای‌گیرند و باقی را به تصرف سلطان دهند و وقتی خبر به سلامت رسیدن رفتگان را دریافتند، تسلیم شوند و به آنان اجازه رفتن به الموت داده شود. خبری که در انتظارش بودند، به موقع به آنان در شاهدز رسید، ولی احمد بن عطاش از فرود آمدن استنکاف ورزید. از قرار معلوم، وی بر آن بود که تا آخرین نفس بجنگد. او و گروه کوچکی از اسماعیلیان که حدود هشتاد نفر بودند، با سلجوقیان نبرد کردند و تقریباً همه‌ی مدافعان نابود شدند. زن احمد بن عطاش بعد از آن که جواهر نفیس قیمتی را نابود کرد، خود را از بالای قلعه فرو انداخت.<sup>۵۳</sup> احمد بن عطاش دستگیر شد و او را در خیابان‌های اصفهان برای تماشای مردم گردانیدند و سپس زنده زنده پوست برکنندند و پوستش را از گاه پر کردند و سرش را برای خلیفه‌ی عباسی به بغداد فرستادند.<sup>۵۴</sup> قلعه‌ی خان لنجان نیز در زمان محاصره‌ی قلعه شاهدز به دست سپاه سلجوقی نابود گشت.

### پایان کار اسماعیلیان

با این شکست‌ها نفوذ اسماعیلیان در منطقه‌ی اصفهان از بین رفت. گرچه آنان، بعد از این، به اقداماتی همانند ترور بعضی رجال و علمای اهل سنت یا آتش زدن بعضی مکان‌ها



دست زدند، ولی هرگز نتوانستند پایگاهی در این شهر به دست آورند. به گفته‌ی ابن اثیر، در سال ۵۱۵ قمری جماعتی از اسماعیلیان مسجد جامع اصفهان را که بزرگ‌ترین و بهترین مسجد شهر بود به آتش کشیدند.<sup>۵۵</sup> در این آتش‌سوزی توابع مسجد، یعنی آموزشگاه‌ها، صومعه‌ها، مزیف‌ها و حتی کتابخانه‌ی نفیسی که فهرست آن در سه جلد قطور تنظیم یافته بود، طعمه‌ی شعله‌های آتش شد.<sup>۵۶</sup>

در سال ۵۲۳ قمری فدائیان اسماعیلی عبداللطیف بن محمد بن ثابت خجندی، رئیس شافعیان را که فرمانروایی و تحکم و نفوذ بسیار داشت، به قتل رساندند.<sup>۵۷</sup>

#### رابطه اسماعیلیان اصفهان با فاطمیان و نزاریان

عبدالملک بن عطاش رهبر اسماعیلیان مناطق ایران، آخرین داعی فاطمیان ایران محسوب می‌شود. او دستورهای کلی را از قاهره دریافت می‌داشت.

در دوران عبدالملک بود که اختلاف نزاری - مستعلوی در بین فاطمیان به وجود آمد. به نظر می‌رسد تا وقتی که رهبری اسماعیلیان در اختیار عبدالملک بود، جریبان اسماعیلیه‌ی ایران با فاطمیان در ارتباط بوده است؛ با کنار رفتن عبدالملک از رهبری اسماعیلیان ایران، ارتباط اسماعیلیان ایران با قاهره قطع گردید.

در منابع، خبری دال بر ارتباط احمد بن عبدالملک عطاش با فاطمیان وجود ندارد. احتمالاً احمد بن عبدالملک بدون این که زیر نظر رهبری فاطمیان و یا رهبری حسن صباح در الموت قرار گرفته باشد، مستقلاً اسماعیلیان اصفهان را، با عقایدی که گرایش به نزاریان داشته، رهبری می‌کرده است.

حسن صباح با آن که رهبری اسماعیلیان نزاری ایران را در دوران بعد از عبدالملک در اختیار داشت، در پی رهبری قلاع اسماعیلیان اصفهان و نظارت بر آن نبود. در بعضی منابع

آمده است حسن صباح در عین نارضایتی‌اش از اعمال و اقدامات احمد بن عطاش، به خاطر پدرش به او احترام می‌گذاشت. ابن اثیر می‌گوید: در موقعی که حسن صباح بر الموت مستولی شده و احمد عطاش بر شاهدز مسلط شده بود، روزی از حسن پرسیدند: چرا این ابن عطاش را که مردی نادان است این اندازه تعظیم می‌کنی؟ جواب داد: زیرا پدرش استاد من بود و او را در نظر من مقامی بلند بود.<sup>۵۸</sup>

بعد از احمد بن عطاش که جریان اسماعیلیه‌ی اصفهان رو به نابودی رفت، احتمالاً نزاریان الموت اقدامات بعدی اسماعیلیان در اصفهان (مانند: ترور رجال سیاسی، نظامی و دینی و یا اعمالی تخریبی، مثل به آتش کشیدن مسجد جامع شهر) را انجام دادند. منابع دوران بعد از سلجوقی مثل *الکامل فی التاریخ* ابن اثیر، *جامع التواریخ* رشیدالدین فضل‌الله، *زبدۃ التواریخ* کاشانی، ترورهای اصفهان را عمدتاً به فداییان نزاری الموت نسبت می‌دهند.

#### علمای اهل سنت و اسماعیلیان اصفهان

بزرگان و علمای اهل سنت اصفهان بزرگ‌ترین مخالفان اسماعیلیان بودند. در مقابله با اسماعیلیان، آنان در کنار سلجوقیان قرار داشتند و از مواضعشان شدیداً دفاع می‌کردند. علمای شافعی و حنفی که عمدتاً از آل صاعد و آل خجند بودند، در مقابله با اسماعیلیان، اتفاق داشتند.

ابوالقاسم مسعود بن محمد خجندی، که در ایام برکیارق رئیس شافعیان اصفهان بود، تعصبی شدید علیه اسماعیلیان به خرج داد. جمعیت انبوهی با سلاح گرد او آمدند و به دستور او خرمن‌های آتش افروختند و هر کسی را که به تهمت اسماعیلی گرفتار می‌شد در آتش می‌سوختند و به این علت، اسماعیلیان او را مالک دوزخ لقب داده بودند.<sup>۵۹</sup>

ابوالحسن علی بن عبدالرحمان سمنجانی، از شیوخ شافعیان دوره‌ی سلطان محمد، در

سال ۵۰۰ قمری در حضور خلقی کثیر قتل اسماعیلیان را قایل گشت و گفت: با وجود اقرار آنان به همه‌ی اصول و ارکان دین مبین، چون آنان به امامی قایل اند که آنچه را شرع ممنوع ساخته است مباح، و مباح شریعت را ممنوع می‌سازد، قتلشان واجب است.<sup>۶۰</sup>

### ترورهای اسماعیلیان در اصفهان

اسماعیلیان نزاری دوران سلجوقی، برای رسیدن به مقاصد سیاسی و نظامی، از ترور مخالفان خویش استفاده می‌کردند. آنان مبدع سیاست کشتن مخالفان خود نبودند، اما به این شیوه نقش سیاسی عمده‌ای دادند و از آن به روش نمایشی و هراس‌آفرین استفاده کردند. این مسئله موجب شد که تقریباً قتل هر شخصیت مهم دینی و سیاسی به آنان نسبت داده شود و این بهانه‌ای شد برای دیگر گروه‌ها که دشمنان خویش را از میان بردارند و مطمئن باشند که گناه آن به گردن اسماعیلیان خواهد افتاد و آنان مورد ملامت قرار خواهند گرفت.

قتل‌هایی که اسماعیلیان نزاری مرتکب می‌شدند به وسیله‌ی فداییانی که حاضر بودند جان خود را بر سر مأموریت خطیر خویش بگذارند، انجام می‌گرفت. کشتن شخصیت‌های معروف سیاسی - نظامی، که معمولاً محافظانی داشتند، بیش‌تر در مساجد و مکان‌های عمومی انجام می‌گرفت؛ چون بخشی از این سیاست آدم‌کشی برای به هراس افکندن و ترسانیدن دشمنان بود.

در اصفهان دوره‌ی سلجوقی، بعضی از رجال دینی و سیاسی و نظامی به قتل رسیدند. این قتل‌ها به اسماعیلیان نزاری نسبت داده شد. جای تردید است که همه‌ی این قتل‌ها را اسماعیلیان انجام داده باشند. این احتمال وجود دارد که بعضی موارد، تصفیه حساب بوده و به پای اسماعیلیان نوشته شده است.

با افزایش این قتل‌ها، سلجوقیان و قاضیان سنی آنان سیاستی دیگر در پیش گرفتند و آن

قتل عام دسته‌جمعی اسماعیلیان شهر بود. همه‌ی کسانی که متهم به اسماعیلی‌گری بودند، محاصره و طعمه‌ی حریق شدند و از دم شمشیر گذشتند و اموالشان مصادره گشت. به دنبال افزایش ترورها در اصفهان، شایعاتی دامن زده شد که موجب وحشت مردم از اسماعیلیان می‌گردید. افرادی که اسماعیلیان در اصفهان ترور کردند عمدتاً از رجالی بودند که در برابر اهداف و آمال اسماعیلیان ایستادگی می‌کردند. مهم‌ترین ترورهایی که در دوره‌ی سلجوقیان در اصفهان انجام گرفت و انگشت اتهام در آن موارد به سوی اسماعیلیان بود، عبارت‌اند از:

۱. قتل مؤذن ساوهای که در اصفهان زندگی می‌کرد. اسماعیلیان اصفهان او را به پذیرش عقاید باطنی دعوت کردند، ولی او نپذیرفت و اسماعیلیان از بیم آن که مبادا راز آنان را افشا و آنها را گرفتار کند وی را کشتند. ابن اثیر می‌گوید که وی نخستین قربانی اسماعیلیان بود و خون او نخستین خونی بود که به دست اسماعیلیان بر زمین ریخته شد. خبر این جنایت به نظام الملک داده شد. او شخصاً فرمان داد که رئیس فتنه‌جویان را به سیاست رسانند. متهم طاهر نجار نام داشت و پسر واعظی بود که مقامات مختلف دینی داشت. مردم شهر، در فتنه‌ای که روی داد، او را به اتهام باطنی کشتند. طاهر نجار را برای عبرت دیگران مجازات و بدنش را سوراخ کردند و جسد او را در بازار شهر گردانیدند. به اعتقاد ابن اثیر او اولین اسماعیلی‌ای بود که کشته شد.<sup>۶۱</sup>

وقتی خواجه نظام الملک کشته شد، اسماعیلیان گفتند او نجاری را کشت و ما او را به ازای خون او کشتیم.

۲. قتل ابوالمظفر خجندی مفتی اصفهان در سال ۴۹۱ قمری بدست ابوالفتح سجزی.<sup>۶۲</sup>

۳. قتل بلکابک شحنه‌ی اصفهان در آخر رمضان سال ۴۹۳ قمری در خانه‌ی سلطان، با کارد یک فدایی اسماعیلی. او از هواخواهان سلطان محمد و مخالف برکیارق بود. وی از ترس اسماعیلیان بسیار احتیاط کرد و پیوسته زره یا چیزی که مانع ضربت شود، می‌پوشید آن روز

زره نپوشیده و با عده‌ی کمی به سرای سلطان رفته بود.<sup>۶۳</sup>

۴. قتل قاضی عبدالله، قاضی اصفهان در سال ۴۹۳ قمری به دست ابوالعباس نقیب مشهدی.<sup>۶۴</sup> او با باطنیان به شدت مبارزه می‌کرد و از بیم گزند آنان زره می‌پوشید و احتیاط و احتراز می‌کرد.<sup>۶۵</sup>

۵. قتل امیر بی‌کلابک سرمز در سرای سلطان در سال ۴۹۳ قمری.<sup>۶۶</sup>

۶. قتل ابوالعلا صاعد بن محمد حنفی دانشمند اصفهانی و مفتی این شهر در روز عید فطر سال ۴۹۵ قمری در مسجد جامع اصفهان.<sup>۶۷</sup>

۷. قتل وزیر ابوالمحاسن عبدالجلیل بن محمد دهستانی وزیر سلطان برکیارق در سال ۴۹۵ قمری. وزیر مدتی که برکیارق اصفهان را در محاصره داشت، همراه او بود. او برای ملاقات سلطان از چادر خود بیرون آمده بود که جوانی به او حمله و چند زخم به او وارد کرد که سبب مرگ وزیر شد. گفته شده که این جوان از اسماعیلیان بوده است.<sup>۶۸</sup>

۸. قتل عبداللطیف بن محمد بن ثابت، رئیس شافعیان اصفهان در سال ۵۲۳ قمری.<sup>۶۹</sup>

۹. قتل سید دولت‌شاه علوی، رئیس اصفهان به دست ابا عبدالله موغانی باطنی در سال ۵۲۸ قمری.<sup>۷۰</sup>

۱۰. قتل راشد خلیفه‌ی عباسی در اصفهان در سال ۵۳۲ قمری. به دست گروهی از سربازان خراسانی‌اش که احتمالاً تمایلات اسماعیلی داشتند. نزاریان الموت می‌اندیشیدند که راشد به تلافی قتل مسترشد، خلیفه عباسی، که در مراغه به دست اسماعیلیان کشته شده بود، قصد لشکرکشی به الموت را دارد؛ از این رو با شنیدن خبر راشد «هفت روز بشارت زدند»؛ اما تنها این حقیقت که وی یک خلیفه‌ی سنی بود، می‌تواند دلیل شادی و مسرت اسماعیلیان از کشته شدنش باشد. در اصفهان، بر عکس، مردم احساس آزرده‌گی و خطر کردند و تمام کسانی

را که اسماعیلی می‌پنداشتند، قتل‌عام نمودند.

### نتیجه

اسماعیلیان در اصفهان، به ویژه در دوران سلجوقیان، نقشی فعال در حوادث و تحولات این شهر داشته‌اند. درگیری‌های درونی میان سلجوقیان، به خصوص سلطان برکیارق و سلطان محمد موجب افزایش قدرت اسماعیلیان گردید. با بالا گرفتن قدرت اسماعیلیان، بعضی از رجال سیاسی به آنها گرویدند. این دسته از قدرت پنهان اسماعیلیان برای مطامع سیاسی خویش استفاده می‌کردند.

علمای اهل سنت که از نظر دینی - سیاسی افزایش نفوذ اسماعیلیان را مخالف منافع خود می‌دیدند، در مقابل اسماعیلیان ایستادند و امرای سلجوقی را به مبارزه بر ضد آنان تشویق کردند؛ به همین علت، در لیست ترورهای اسماعیلیان در اصفهان، در کنار رجال سیاسی، تعدادی از علمای اهل سنت اعم از شافعی و حنفی نیز دیده می‌شود. اتحاد امرای سلجوقی و علمای اهل سنت شهر همراه با اقدامات خشن و افراطی اسماعیلیان از عوامل افول و سقوط اسماعیلیان است.

## پی‌نوشت‌ها:

۱. ر.ک: برنارد لوئیس، تاریخ اسماعیلیان، ترجمه فریدون بدره‌ای، ص ۸۴
  ۲. محمد بن اسحاق ابن ندیم، الفهرست، ترجمه محمدرضا تجدد، ص ۳۵۵-۳۵۴.
  ۳. ر.ک: ابوالمعالی محمد الحسینی العلوی، بیان الادیان، تصحیح عباس اقبال، ص ۳۶-۳۷؛ عبدالقاهر بغدادی، الفرق بین الفرق، ترجمه محمد جواد مشکور، ص ۲۰۲.
  ۴. رسول جعفریان، تاریخ تشیع در ایران از آغاز تا قرن هفتم، ص ۲۰۹-۲۱۰.
  ۵. برای اطلاع از احوال ابوحاتم ر.ک:
- Encyclopaedia of Islam. London. 1960, vol. 1, p. 125.
۶. خواجه نظام الملک، سیرالملوک (سیاست نامه)، به اهتمام هیوبرت دارک، ص ۲۸۶.
  ۷. این کتاب با عنوان، ابوحاتم احمد بن همدان الرازی، کتاب الزینة فی المصطلحات الاسلامیه، تصحیح حسین بن فیض الله الهمدانی، چاپ شده است.
  ۸. ابوحاتم الرازی، اعلام النبوه، تصحیح صلاح الصاوی، غلامرضا اعوانی.
  ۹. همان، ص ۱۱.
  ۱۰. نظام الملک، سیاست نامه، ص ۲۸۶.
  ۱۱. محمد السعید جمال‌الدین، دولة الاسماعیلیه فی ایران، ص ۴۷.
  ۱۲. همان، ص ۴۹.
  ۱۳. عبدالقاهر البغدادی، همان، ص ۲۰۲-۲۰۳.
  ۱۴. نظام الملک، همان، ص ۲۸۷.
  ۱۵. محمد السعید جمال‌الدین، همان، ص ۵۴.
  ۱۶. ر.ک: بنداری اصفهانی، تاریخ سلسله سلجوقی، ترجمه محمد حسین جلیلی، ص ۹۲-۹۳؛ محمد بن سلیمان البراوندی، راحة الصدور و آية السرور، تصحیح محمد اقبال، ص ۱۳۸-۱۴۰؛ رشیدالدین فضل‌الله، جامع التواریخ در باب عزت‌نویان، دیالمة، آل سامان، آل سلجوق، به سعی احمد آتش، ص ۳۰۲-۳۰۳.
  ۱۷. ابن اثیر، الکامل فی التاریخ، ج ۶ ص ۳۴۲؛ رشیدالدین فضل‌الله، همان، ص ۳۰۳؛ و صدرالدین ابوالحسن حسینی، زیدة التواریخ، ترجمه رمضان علی روح‌الهی، ص ۹۹.

۱۸. ر.ک: ابن اثیر، همان، ص ۳۵۴؛ صدرالدین حسینی، همان، ص ۱۰۷.
۱۹. ر.ک: رشیدالدین فضل‌الله، همان، ص ۳۱۵؛ ابن اثیر، همان، ص ۴۰۴ و ۴۷۳.
۲۰. راوندی، *راحة الصدور و آية السرور*، ص ۱۵۵-۱۵۶.
۲۱. ر.ک: مصطفی غالب، *تاریخ الدعوة الاسماعیلیه*، ص ۲۴۳.
۲۲. همان، ص ۲۴۳.
۲۳. راوندی، همان، ص ۱۵۵-۱۵۶.
۲۴. ر.ک: مجتبی مینوی، *تاریخ و فرهنگ*، ص ۱۷۶.
۲۵. ر.ک: فرهاد دفتری، *تاریخ و عقاید اسماعیلیه*، ص ۴۰۸.
۲۶. حسن صباح در قسمی از زندگی‌نامه‌ی خود می‌گوید که در دامن خانواده‌ای که بر طریق شیعه‌ی اثنی عشری می‌رفته، پرورش یافته بود، اما تصور می‌کرد که مذهب اسماعیلیه تنها فلسفه‌ای الحادی است تا این که دوستی که به خاطر درستی و اخلاق نیکویش نزد حسن معزز و محترم بود، بدون آن که در ابتدا اسماعیلی بودن خود را برای او فاش کند، وی را متقاعد ساخت که امام اسماعیلی تنها امام حقیقی و راستین است؛ با وجود این، حسن صباح از روبه‌رو شدن با فحش و ناسزای عامه که اسماعیلیان بار آن را می‌کشیدند، بیم داشت. او پس از یک بیماری مهلک و خطرناک، با خود اندیشید بدون آن که امام راستین را شناخته باشد، هلاک می‌گردد؛ پس به جست و جوی مبلغی اسماعیلی پرداخت تا در ورود به این مذهب از وی بیعت گیرد (ر.ک: رشیدالدین فضل‌الله، *جامع التواریخ*، قسمت اسماعیلیان، تصحیح زنجانی، ص ۹۷-۹۹؛ عظاملک جوینی، *جهانگشای جوینی*، تصحیح محمد قزوینی، ج ۳، ص ۱۸۷).
۲۷. عظاملک جوینی، همان، ج ۳، ص ۱۸۹.
۲۸. عظاملک جوینی، *نامه‌الموت*، به اهتمام نجیب مایل هروی، اکبر عشق کابلی، ص ۳۸.
۲۹. خواجه رشیدالدین فضل‌الله، همان، ص ۹۹.
۳۰. مارشال گ.س. هاجسن، *فرقه اسماعیلیه*، ترجمه فریدون بدره‌ای، ص ۱۰۹.
۳۱. عظاملک جوینی، همان، ج ۳، ص ۱۹۱.
۳۲. همان، ص ۱۱۹.
۳۳. راوندی، *راحة الصدور و آية السرور*، ص ۱۵۶.
۳۴. برای قلعه‌ی شاهد ز ر.ک: محمد مهزیار: *شاهد ز کجاست*، ص ۴۳-۴۹؛ ظهیرالدین نیشابوری، *سلجوقنامه*، ص



- ۴۰-۴۱: یاقوت الحموی، معجم البلدان، ج ۳، ص ۳۱۶؛ میرخواند، روضه الصفا، ج ۴، ص ۳۰۶ به بعد.
۳۵. راوندی، راحة الصدور و آية السرور، ص ۱۵۶.
۳۶. همان، ص ۱۵۶-۱۵۷؛ رشیدالدین فضل الله، جامع التواریخ قسمت آل سلجوق، ص ۳۱۶.
۳۷. ر.ک: ابن اثیر، الکامل فی التاریخ، ج ۶، ص ۴۰۳.
۳۸. ر.ک: راوندی، راحة الصدور و آية السرور، ص ۱۵۷؛ خواجه رشیدالدین فضل الله، جامع التواریخ قسمت آل سلجوقی، ص ۳۱۶.
۳۹. ابن اثیر، همان، ص ۴۰۳.
۴۰. لوئیس، همان، ص ۲۰۳.
۴۱. ر.ک: ابن اثیر، همان، ص ۴۰۲.
۴۲. همان، ص ۴۰۷-۴۰۸.
۴۳. ر.ک: همان، ص ۴۰۸.
۴۴. همان، ص ۴۰۸.
۴۵. همان، ص ۴۰۸.
۴۶. بنداری اصفهانی، همان، ص ۱۰۹-۱۰۸.
۴۷. ابن اثیر، همان، ص ۴۷۴.
۴۸. گفته شده که سعدالملک وزیر، همکار اسماعیلیان بوده است، و به همین علت، متهم شد در توطئه‌ای که در همان زمان برای مسموم کردن سلطان محمد شده، دست داشته است؛ در نتیجه به قتل رسید. بنا به نقل بنداری، که داستان سقوط شاهدز را هم ضبط کرده است، این اتهام، دروغ بوده است. (بنداری اصفهانی، تاریخ سلسله سلجوقی، ص ۱۰۹-۱۰۳).
۴۹. ابن اثیر، الکامل فی تاریخ، ج ۶، ص ۴۷۴.
۵۰. ر.ک: همان، ص ۴۷۴.
۵۱. ر.ک: رشیدالدین فضل الله، ص ۱۲۱؛ جمال‌الدین ابوالقاسم کاشانی، زیادة التواریخ، تصحیح محمدتقی دانش‌پژوه، ص ۱۵۶.
۵۲. ابن اثیر، همان، ص ۴۷۵؛ رشیدالدین فضل الله، همان، ص ۱۲۱؛ کاشانی، همان، ص ۱۵۷.

۵۳. رشیدالدین فضل الله، *جامع التواریخ* قسمت اسماعیلیان، ص ۱۲۲؛ ابوالقاسم کاشانی، *زبدة التواریخ*، ص ۱۵۷.
۵۴. ر.ک: ابن اثیر، همان، ص ۴۷۵.
۵۵. ر.ک: همان، ص ۵۷۶-۵۷۷.
۵۶. لطف الله هنرفر، *گنجینه آثار تاریخی اصفهان*، ص ۷۹.
۵۷. ابن اثیر، همان، ص ۶۱۸.
۵۸. ابن اثیر، *الکامل فی التاریخ*، ج ۶، ص ۴۷۳.
۵۹. همان، ص ۴۰۳.
۶۰. همان، ص ۴۷۴.
۶۱. همان، ص ۴۰۱-۴۰۲.
۶۲. او در ری به قتل رسید. ر.ک: رشیدالدین فضل الله، همان، ص ۱۳۵؛ ابوالقاسم کاشانی، ص ۱۷.
۶۳. ابن اثیر، همان، ص ۳۹۴-۳۹۵.
۶۴. کاشانی، همان، ص ۱۷۱؛ رشیدالدین فضل الله، همان، ص ۱۳۶.
۶۵. ابن اثیر حادثه‌ی قتل قاضی اصفهان را در سال ۵۰۲ قمری و در همدان ذکر می‌کند. ابن اثیر، همان، ص ۴۹۸.
۶۶. رشیدالدین فضل الله، همان، ص ۱۳۶؛ کاشانی، همان، ص ۱۷۰.
۶۷. کاشانی، ص ۱۷۱؛ رشیدالدین فضل الله، همان، ص ۱۳۶؛ جلال الدین همایی غزالی ناخمه، ص ۴۳.
۶۸. ابن اثیر، همان، ص ۴۱۵.
۶۹. همان، ص ۶۱۸.
۷۰. رشیدالدین فضل الله، همان، ص ۱۴۵؛ کاشانی، *زبدة التواریخ*، ص ۱۸۳؛ *مجمع التواریخ سلطانی*، ص ۲۳۱.

### منابع:

- ابن اثیر، عزالدین ابوالحسن، *الکامل فی التاریخ*، تصحیح علی شمیری (بیروت، داراحیاء التراث العربی، ۱۹۸۹م).
- ابن تغری بردی، جمال الدین ابوالمحاسن، *النجوم الزاهرة فی ملوک مصر والقاهرة* (بیروت، دارالکتب العلمیه، ۱۹۹۲).

- ابن ندیم، احمد بن اسحاق، *الفهرست*، ترجمه‌ی محمدرضا تجدد (تهران، امیرکبیر، ۱۳۶۶ش).

- ابوالمعالی محمد الحسینی العلوی، بیان الادیان، تصحیح عباس اقبال (تهران، ابن سینا، بی تا).
- بغدادی، عبدالقاهر، الفرق بین الفرق، ترجمه‌ی محمد جواد مشکور (تهران، اشراق، ۱۳۶۷ش).
- بنداری اصفهانی، تاریخ سلسله سلجوقی، ترجمه محمد حسین جلیلی (تهران، بنیاد فرهنگ ایران، ۱۳۵۶).
- جعفریان، رسول، تاریخ تشیع در ایران از آغاز تا قرن هفتم (تهران، سازمان تبلیغات اسلامی، ۱۳۴۹ش).
- جمال‌الدین، محمد السعید، دولة الاسماعیلیه فی ایران (قاهره، موسسه سجل العرب، ۱۹۷۵م).
- جوینی، عظاملک، جهانگشای جوینی، تصحیح محمد قزوینی (تهران، نشر بامداد، بی تا).
- \_\_\_\_\_، نامه‌ی الموت، تصحیح نجیب مایل هروی، اکبر عشق کابلی (مشهد، بنگاه کتاب، بی تا).
- حسینی، صدرالدین ابوالحسن، زبدة التواریخ، ترجمه‌ی رمضان روح الهی (تهران، انتشارات ایل شاهسون، بغدادی، ۱۳۸۰).
- دفتری، فرهاد، افسانه‌های حشاشین یا اسطوره‌های فدائیان، ترجمه‌ی فریدون بدره‌ای (تهران، نشر فرزاد روز، ۱۳۷۶ش).
- \_\_\_\_\_، تاریخ و عقاید اسماعیلیه، ترجمه فریدون بدره‌ای (تهران، نشر فرزاد روز، ۱۳۷۵ش).
- الرازی، ابوحاتم احمد بن حمدان، اعلام النبوه، تصحیح صلاح الصاوی، غلامرضا اعوانی (تهران، انجمن شاهنشاهی فلسفه ایران، ۱۳۵۶ش).
- \_\_\_\_\_، کتاب الزینیه فی المصطحات الاسلامیه، تصحیح حسین بن فیض‌الله الهمدانی (قاهره، ۱۹۵۶م).
- الراوندی، محمد بن سلیمان، راحة الصدور و آیه السرور، تصحیح محمد اقبال (تهران، امیرکبیر، ۱۳۶۴ش).
- رشیدالدین، فضل‌الله، جامع التواریخ، دریاب غزنویان، دیالمه، آل سامان، آل سلجوق، به سعی احمد آتش (تهران، دنیای کتاب، ۱۳۶۲ش).
- \_\_\_\_\_، جامع التواریخ (قسمت اسماعیلیان)، تصحیح دانش پزوه و مدرس زنجانی (تهران، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۵۶ش).
- کاشانی، ابوالقاسم، مجمع التواریخ سلطانیه، تصحیح محمد مدرس زنجانی (تهران، موسسه اطلاعات، ۱۳۶۴ش).
- غالب، مصطفی، تاریخ الدعوه الاسماعیلیه (بیروت، دارالاندلس، بی تا).

- کاشانی، جمال‌الدین ابوالقاسم، *زبدة التواریخ*، تصحیح محمد تقی دانش پژوه (تهران، موسسه‌ی مطالعات و تحقیقات فرهنگی، ۱۳۶۶).
- لژیس، برنارد، *تاریخ اسماعیلیان*، ترجمه‌ی فریدون بدره‌ای (تهران، توس، ۱۳۶۳ش).
- مهزیار، محمد، *شاهدزکجاست* (اصفهان، انتشارات گلها، ۱۳۷۹ش).
- میرخواند، محمدبن خواوند شاهک، *روضه‌الصفاء* (تهران، ۱۳۳۹ش).
- مینوی، مجتبی، *تاریخ و فرهنگ* (تهران، خوارزمی، ۱۳۵۶ش).
- نظام‌الملک، خواجه ابوعلی حسن طوسی، *سیرالملوک* (سیاست‌نامه)، تصحیح هیوبرت دارک (تهران، علمی و فرهنگی، ۱۳۶۴ش).
- نیشابوری، ظهیرالدین، *سلجوقنامه* (تهران، کلاله خاور، ۱۳۳۲ش).
- هاجسن، مارشال گ.س، *فرقه‌ی اسماعیلیه*، ترجمه‌ی فریدون بدره‌ای (تبریز، کتابفروشی، تهران، ۱۳۴۳ش).
- هنرفر، لطف‌الله، *گنجینه‌ی آثار تاریخی اصفهان* (اصفهان، کتابفروشی تقفی، ۱۳۵۰ش).
- یاقوت حموی، شهاب‌الدین ابو عبدالله، *معجم البلدان* (بیروت، داراحیاء التراث العربی، ۱۹۷۹م).
- Encyclopedia of Islam. Landon, 1960, vol I.